

شأنها و مسؤولیت‌های قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب سوم محرم ۱۴۴۴

عنوان بحث شب سوم:

پیامبر رحمت و ذکر حضرت خدیجه

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ *
وَوَضَعْنَا عَنَّا وَزْرَكَ * أَلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا
لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا
فَرَغْتَ فَأَنْصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾. سوره شرح ۱ تا ۸.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زيارت حضرت سيد الشهداء عليه السلام در شب قدر:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الصَّديقَةِ الظَّاهِرَةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتَ الزُّكَاةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَصَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِهِ، مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ الَّذِينَ خَالَفُوكَ وَحَارَبُوكَ وَأَنَّ الَّذِينَ خَذَلُوكَ وَالَّذِينَ قَتَلُوكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى. لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَضَاعَفَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. أَتَيْتُكَ يَا مَوْلَايَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ، مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ، مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، مُسْتَبْصِرًا بِالْمُهْدَى الَّذِي أَثَّتَ عَلَيْهِ، عَارِفًا بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ».

«سلام بر توای فرزند رسول خدا. سلام بر توای فرزند امير مؤمنان. سلام بر توای فرزند صديقۀ طاهره سرور تمام زنان جهانيان. سلام بر توای مولای من ای ابا عبدالله و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. شهادت می دهم که تو نماز را بپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و به معروف امر کردی و از منکر نهی کردی. و قرآن را آن گونه که باید خواندی. و در راه خدا آن چنان که شاید، جهاد کردی. و برآزراهایی که در راه خدا متوجه تو شد، به حساب خدا، تا آخرین لحظه حیات شکیبایی کردی. و گواهی می دهم که براستی آنان که با تو مخالفت کردند و جنگ نمودند و آنان که دست از یاریت کشیدند و نیز کسانی که تو را کشتند، ملعونند؛ لعنی که بر زبان پیامبر امی جاری شده است. و هر آن که افترا زند زیانکار است. خدا لعنت کند ستم کنندگان شما را از اولین و آخرین و برایشان عذاب دردناکش را چند برابر کند. ای مولای من ای فرزند رسول خدا! من برای زیارت بدربارت آمده ام در حالی که هم باور و هم پیمان با افرادی هستم که ولایت تو را پذیرفته اند و در حالی که با دشمنان تو دشمنی دارم و در حالی که نسبت به آن هدایتی که تو بر آن بودی کاملاً بینایم و در حالی که به گمراهی آنانی که با تو مخالفت کردند، آشنایم. پس برای من در نزد رب ت شفاعت کن».

از بررسی آیاتی از «سوره مبارکه شرح» دانسته شد:

حضرت خديجه برای پیامبر رحمت، یک «وزیر دارایی» بود؛ وزیری که تمام هزینه های دعوت و نیز تمام هزینه های زندگانی صاحب دعوت را از خزانه داراییهای خودش پرداخت می کرد. این وزیر دارایی یکتای تجار عصرش و به گونه ای بود که او را ثروتمندترین فرد قریش و یا دست کم ثروتمندترین زن قریش می دانستند.

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۵: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾

آن چه در بخش قبل در خصوص ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ گذشت، نشان می دهد که:

«وضع وزر»ی که توسط خدا انجام شده در عمل به صورت «جعل وزیر» به انجام رسیده

است. حضرت خدیجه یک وزیر و امیر مؤمنان نیز وزیر دیگری برای خاتم پیامبران است

که جعل آنان به دست خدای حکیم صورت گرفته است.

«واو» در ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾، «واو ترتیبی» است و یعنی این مرحله بعد از «شرح صدر» و نیز بعد از

«جعل وزیر» به انجام رسیده است. بنا بر این، زمان انجام این مرحله، حتماً در آغاز رسالت نبوده و این

مرحله حتماً به دو عملی وابسته است که قبل از آن به انجام رسیده است. این وابستگی، از آن جهت

وابستگی عظیمی است که هر سه کار توسط خدایی به انجام رسیده که حکیم است.

از سوی دیگر، به تصریح همین آیات، بدون «شرح صدر» و بدون «جعل وزیر» برای پیامبر رحمت

- آن هم به صورتی اختصاصی - آن حضرت زیر بار مشکلات، کمر خم کرده بود و انتشار رسالت و حتی

شاید بقایی برای او تصور نمی شد تا دیگر بحث ذکر او و بالا بردن ذکر او مطرح باشد.

«لك» در ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ جایگاه ویژه ای دارد که دلالتهای عظیمی را به آیه اضافه می کند. روشن

است که بدون حضور این واژه در تعبیر، باز هم این تعبیر، در جهت تعریف مقام پیامبر رحمت، گویایی

کاملی داشت. شناخته شده ترین دلالتی که با حضور این واژه به این تعبیر اضافه شده، اختصاص است.

﴿وَرَفَعْنَا ذِكْرَكَ﴾ یعنی ما ذکر تو را بالا بردیم و ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ یعنی ما ذکر تو را برای تو بالا بردیم. این

خود، حکایت از آن دارد که:

خدای حکیم کار یا کارهایی را در آفرینش تنها و تنها به خاطر پیامبرش انجام داده و

انجام این کارها به گونه ای است که با تفخیمی این گونه و اختصاصی این چنین باید

به اطلاع بندگان برسد.

در تعبیری مانند «وَذِكْرُكَ قَدْ رَفَعْنَا» و یا مانند «وَمَا رَفَعْنَا إِلَّا ذِكْرَكَ» حصرو یا اختصاص بر روی «ذکر»

انجام شده و بر این پایه ها خدا فقط ذکر پیامبرش را بالا برده و نه هیچ ذکر دیگری را اما بر اساس تعبیر آیه،

خدا ذکریا ذکرهای دیگری را نیز بالا برده اما ذکر پیامبر را تنها به خاطر خود آن حضرت بالا برده است. دقت

شود: بنا بر تفخیم موجود در آیه، این آیه را باید نشانه ای بر عظمت بی مانندی دانست که پیامبر رحمت در

تمام آفرینش از آن برخوردار است.

«رَفَعْنَا» فعلی است که در صورت ظاهر، ماضی است و ممکن است در واقع امر نیز ماضی باشد. حال اگر چنانچه این فعل، یک فعل ماضی واقعی باشد، باید پذیرفت که قبل از نزول این آیه، عمل «رفع ذکر برای پیامبر رحمت» به انجام رسیده و تمام شده است.

در صورتی که در آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» برای تعبیر از فعلی مستقبل از فعل ماضی استفاده شده باشد، باید اولاً «رفعت ذکر» را به آینده نسبت داد و ثانیاً وقوع آن را در آینده قطعی دانست. این آینده می تواند نزدیک و یا آینده ای دور باشد.

آن چه در عالم خارج ملاحظه می شود، ابای انسانها از ذکر خاتم پیامبران است حتی ابای آنانی که از نظر شناسنامه ای از امت مسلمان به حساب می آیند. این در حالی است که بعضی از این مسلمانها، در جسارت و بی ادبی به ساحت قدس آن حضرت، نوآوری نیز می کنند و پیش از این در بحث «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» به نمونه هایی از آنها اشاره شد. بنا بر این، باید پرسید: این ذکر در کدامین بقعه از عالم و در کجا رفعت یافته است؟!

دو پاسخ برای این پرسشها و یا برای این پرسشهای مقدر، وجود دارد:

۱. ذکر خاتم پیامبران، در آینده همگانی خواهد شد.
۲. در گذشته و قبل از نزول این آیه، این ذکر رفعت یافته اما به درستی به این رفعت و به نتایج آن، توجهی نشده که جایی برای طرح این پرسش و همانندهای آن، باز شده است.

آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» به آیه: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» و در نهایت به آیه: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»، عطف شده است. ترکیب آیه: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» با این دو آیه متفاوت است. ترکیب این آیه، یک ترکیب استفهامی است که بر پایه فعل «جحد» ساخته شده است و فعل جحد هرگز برای آینده به کار نمی رود. بنا بر این، باید فعل «رَفَعْنَا» را فعلی ماضی دانست که برای زمان ماضی نیز به کار رفته است. یعنی:

«ذکر پیامبر رحمت» قبل از نزول آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»، توسط خدا و برای خاطر خود

آن حضرت، حتماً و با کمال فخامت، رفعت یافته بود.

این خود، به آن مفهوم است که:

«ذکر پیامبر رحمت» حتی اگر چنانچه در میان مردم زمین با همان وصف باشد که

گذشت، در میان اهل آسمانها از صفت دیگری برخوردار است.

برای آن که مشخص شود، اهل آسمانها با چه برهانی به محدوده «ذکر پیامبر رحمت» اضافه شده،

لازم است به این نکته مهم توجه داده شود که:

محدوده رسالت پیامبر رحمت، تمام عالمیان است نه ساکنان زمین:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

«و ما تو را ارسال نکردیم مگر آن که رحمتی برای همه عالمیان باشی».

بدین ترتیب، تمام عالمیان را باید به عنوان «امت پیامبر رحمت» به شمار آورد و این خود، به آن مفهوم است که موضوع آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ بالا رفتن ذکر خاتم پیامبران در میان تمام عالمیان است نه فقط در میان ساکنان زمین و یا به صورتی خاص تر، در میان انسانها.

از سویی دیگر، باید توجه داشت که:

لازمه «بالا رفتن ذکر» خاتم پیامبران، اصل وجود «خود ذکر» برای آن حضرت است یعنی اول باید ذکری وجود داشته باشد تا بعد از آن و در مرحله بعد، بالا رفتن آن مفهوم داشته باشد.

حال و اگر چنانچه اوضاع زمین و ساکنان زمین همان باشد که مطرح شد، باید توجه داشت که: آسمانها و ساکنان آسمانها، در زمان نزول این آیه به ذکر پیامبر رحمت اشتغال داشتند و این خود، بخشی از مفهوم رفعت ذکر آن حضرت است.

«رفعت ذکر»، تعبیری منحصر به فرد است که به آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ اختصاص دارد. این تعبیر منحصر به فرد، «مطلق» نیز هست و یعنی مشخص نشده است که عمل «رفع» تا به کجا ادامه می یابد؟ برای «رفع» در بعضی از آیات کتاب، محدوده و یا قیودی مشخص شده است که معین می کند این عمل تا به کجا ادامه می یابد. این قیدها گاهی به صورت «تمیز» در جمله واقع شده است:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^۲

«و آن حجّت ما بود که در برابر قوم ابراهیم، به ابراهیم دادیم. ما خود، درجات هر فردی را که بخواهیم بالا می بریم. به درستی که رب تو حکیم علیم است».

گاهی نیز منتهای «رفعت» با «الی» مشخص شده است:

۱ سوره انبیاء / ۱۰۷.

۲ سوره انعام / ۸۳.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱.

«وهم چنین به خاطر این گفته آنان: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»... و آنان یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد. و خدا عزیز است و حکیم».

مطلق بودن «رفع» در آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ با توجه به این که بالا برنده ذکر خدای جهانیان است، به مفهوم آن است که:

«ذکر پیامبر رحمت»، حتماً تا «ذکر الله» بالا رفته و این همان است که در بعضی از تفاسیر عامه به آن اشاره نیز شده است:

«... عن مُجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾: لَا أَذْكَرُ إِلَّا ذِكْرَتَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»^۲.

«... از مجاهد در باره فرمایش خدا که می فرماید: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ نقل است که: من ذکر نمی شوم مگر آن که تو نیز مورد ذکر قرار می گیری: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

همان گونه که ملاحظه می شود، این مطلب از قول مجاهد نقل شده و مجاهد نیز این مطلب را به پیامبر خدا نسبت نداده است تا بر فرض صحت این نسبت، از قدس این سخن استفاده شود. عملکرد سایر مفسران نیز به همین صورت است. برای نمونه، رازی این گونه آورده است:

﴿وَأَعْلَمَ أَنَّهُ عَامٌّ فِي كُلِّ مَا ذَكَرُوهُ مِنَ النَّبُوَّةِ، وَشَهْرَتُهُ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ، اسْمُهُ مَكْتُوبٌ عَلَى الْعَرْشِ، وَأَنَّهُ يُذَكَّرُ مَعَهُ فِي الشَّهَادَةِ وَالشَّهْدِ، وَأَنَّهُ تَعَالَى، ذَكَرَهُ فِي الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ، وَانْتِشَارُ ذِكْرِهِ فِي الْأَفَاقِ، وَأَنَّهُ حُتِمَتْ بِهِ النَّبُوَّةُ، وَأَنَّهُ يُذَكَّرُ فِي الْخُطْبِ وَالْأَذَانِ وَمَفَاتِيحِ الرَّسَائِلِ، وَعِنْدَ الْحُتْمِ وَجَعَلَ ذِكْرَهُ فِي الْقُرْآنِ مَقْرُونًا بِذِكْرِهِ: ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾^۳، «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۴ «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۵»^۶.

۱ سورة نساء / ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲ السنن الكبرى (بيهقي) ج ۱۹ / ۳۳۵

۳ سورة توبه / ۶۲.

۴ سورة نساء / ۱۳.

۵ سورة نور / ۵۴.

۶ تفسير رازی ج ۳۲ / ۲۰۸.

«و بدان که این ذکر، شامل تمام مواردی می شود که در نبوت او را مورد ذکر قرار می دهند و نیز شهرت او در زمین و در آسمانهاست. نام او بر عرش نوشته شده و با خداوند در شهادت و در تشهد مورد ذکر قرار می گیرد و خدای والامرتبه در کتابهای پیشینیان او را ذکر کرده است. ذکر او در تمام افقها منتشر شده و نبوت به او خاتمه یافته است و این که او در خطبه ها و در اذان و در آغاز نامه ها و هنگام ختم قرآن مورد ذکر قرار می گیرد و هم چنین خداوند ذکر او را در قرآن در کنار ذکر خودش آورده است: «وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ»، «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ».

رازی البته موارد دیگری را نیز به این موارد اضافه کرده که صفت مشترک تمام آنها، تشخیصها و درکهای او و ماندهای او برای مناسب بودن این موارد برای «رفعت ذکر خاتم پیامبران» است اما تفاوتها بسیاری میان این موارد و «رفعت ذکر»ی وجود دارد که در آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» به آن تصریح شده است. به نظر می رسد، مفسران و محدثان با ذکر این موارد، بر آن بوده اند تا «ذکر» و «بالا بردن ذکر» پیامبر رحمت را در حد یکی از بدیهی ترین موضوعهایی معرفی کنند که انسانها با آن روبرو هستند. این در حالی است که دلالت این آیه، بسیار فراتر از این مقادرهاست.

ذکر و تسبیح حضرت موسی و هارون و ذکر و تسبیح خاتم پیامبران

در آیه‌ای که از «سوره طه» در ارتباط با حضرت موسی مطرح شد، «ذکر و تسبیح خداوند» به عنوان نتیجه‌ای معرفی شده که از استجاب دعاهاى حضرت موسی، نصیب او و برادرش حضرت هارون می شود:

﴿أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * ... * وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي *
... * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا
* قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۱.

ضمایر جمع متکلم موجود در این آیات به دلیل سابقه اش، به حضرت موسی و هارون باز می گردد. براساس آن چه در این آیات آمده، حضرت موسی پس از ارائه صورت درخواستها، با عبارت: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» هدف از این درخواستها را اعلام کرده که یک یا دو هدف است: تسبیح و ذکر بیشتر خدا توسط آن دو.

در آیه پایانی از این آیات، خدای حکیم به این مطلب تصریح کرده که به تمام درخواستهای حضرت موسی، پاسخ مثبت داده است. بنا بر این، او و حضرت هارون باید به فراوانی به «ذکر» و «تسبیح» خدای

جهانیان پردازند.

تفاوت‌های بسیاری میان «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» و «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. موهبت‌هایی که خدا در ارتباط با رسالت حضرت موسی به او داده با سابقه درخواست روبروست اما چنین سابقه‌ای برای اعطای این موهبت‌ها به پیامبر رحمت، مطرح نشده است.
۲. حضرت موسی با ارائه درخواست‌هایش به خدا، این گونه اظهار کرده که او همه این درخواست‌ها را برای بالا بردن میزان «ذکر و تسبیح خداوند» انجام داده است. یعنی بر اساس آیه: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا»، نتیجه نهایی این درخواست‌ها و اجابت آنها، بالا رفتن میزان ذکر و تسبیح خداوند توسط حضرت موسی و حضرت هارون است.
۳. نتیجه نهایی، «ذکر و تسبیح خداوند» نیست بلکه «بالا رفتن میزان ذکر و تسبیح خداوند» است.
۴. کثرت ذکر و تسبیح خداوند توسط حضرت موسی و حضرت هارون، وابسته به استجاب دعا‌های آنان است. حال آن که «رفعت ذکر خاتم پیامبران» پس از انجام توسط خدا، به اطلاع بقیه رسیده است.
۵. بحث آیه «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»، «کثرت ذکر» نیست بلکه «رفعت ذکر» است و میان این دو تعبیر، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد.
۶. بحث آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» بالا رفتن میزان ذکر خدا و یا «رفعت ذکر خداوند» نیست بلکه بحث آیه، «رفعت ذکر پیامبر خدا» است.
۷. عمل ذکر و تسبیح در آیه: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا»، توسط حضرت موسی و حضرت هارون انجام می‌شود و تنها بخشی از عمل ذکر و تسبیح در آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» توسط پیامبر رحمت به انجام می‌رسد.
۸. فاعل «رفعت ذکر» در «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» خداوند است اما فاعل «ذکر و تسبیح» در آیه: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» حضرت موسی و هارون هستند.

یکی از مشترکات این آیات، وابستگی «ذکر و تسبیح» به مسؤولیت‌های رسالت، به «جعل وزیر» و نیز به «وضع وزر» و هم چنین به «شرح صدر» است. بنا بر این، این تفاوت‌ها می‌تواند بیانگر گوشه‌ای از عظمت پیامبر رحمت و عظمت رسالت و وزارت و نیز وزیر آن حضرت باشد.

ذکر و تسبیح و صلوات

تکرار «کثیرا» در آیه: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» نشانه‌ای بر این واقعیت است که مقصود

از «تسبیح» چیزی و مقصود از «ذکر»، چیزی دیگر است اگر چه همین آیه و همین تعبیر نشان از آن می‌دهد که این دو عمل در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و ممکن است هم پوشانی‌هایی نیز بر یکدیگر داشته باشند.

«صلوات» و «تسبیح» نیز با یکدیگر ارتباطی محکم دارند:

﴿الْم تَرَأَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۱

«آیا تونمی بینی تمام آنانی که در آسمانها و زمین هستند برای خداوند تسبیح می‌کنند و نیز پرندگان در حالی که بالها را گشوده‌اند. همه و همه به خوبی از «صلوات» و از «تسبیحشان» آگاه هستند و خداوند آگاه به تمام آن چیزهایی است که آنان انجامش می‌دهند به آنچه آنان انجام می‌دهند، آگاه است.»

ملاحظه می‌شود در حالی که در آغاز آیه تنها از عمومیت «تسبیح» بحث شده در ادامه از همان «تسبیح»، با دو عنوان «صلوات» و «تسبیح» یاد شده و کمترین دلالت این تعبیر، ارتباط عمیق این دو تعبیر با یکدیگر و نیز هم پوشانی مهمی است که «تسبیح» بر «صلوات» دارد.

هم پوشانی «تسبیح» و «صلوات» و نیز «ذکر» و «تسبیح»، به مفهوم وجود هم پوشانی میان «صلوات» و «ذکر» نیز هست و این در حالی است که «صلوات» به هر صورتی انجام شود، «ذکر» و از جنس «ذکر» است و یعنی:

«ذکر» در آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ صلوات را نیز شامل می‌شود.

مروری بر صلوات به عنوان بخشی از نعمت ذکر خاتم پیامبران

خدای حکیم و تمام ملائکه او همواره بر پیامبر رحمت، صلوات را جاری می‌کنند:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲

«قطعاً خدا و ملائکه او همواره بر این پیامبر، صلوات نثار می‌کنند. ای آنانی که ایمان آورده‌اید! شما بر او صلوات بفرستید و به بهترین و کاملترین صورت، سلام دهید.»

براین اساس، خدا و تمام ملائکه او و نیز تمام مؤمنان به ذکر خاصی از پیامبر رحمت همواره

۱. سوره نور/۴۱.

۲. سوره احزاب/۵۶.

اقدام می‌کنند؛ به ذکری که سراسر مدح و منقبت و رحمت است. این صلوات است که گویای «رفعت ذکر» خاتم پیامبران است نه ذکر «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» در کنار ذکر «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» توسط بندگان، حتی اگر تمام بندگان خدا به این ذکر مشغول باشند.

نباید البته فراموش شود که:

«صلوات» البته ذکر عجیبی است. در این «ذکر»، ما ذاکر نیستیم بلکه ما از خدا می‌خواهیم که «صلواتش» را بر پیامبر رحمت و آل او جاری کند و یعنی ما از خدا می‌خواهیم که او ذاکر پیامبر رحمت باشد. رفعت حاصل از آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ چنین عظمتی را برای ذکر پیامبر رحمت رقم زده است. حتی ملائکه نیز در این ذکر، ذاکر نیستند.

هم چنین نباید فراموش شود که:

درست است در «صلوات» هیچ یک از ما و ملائکه، ذاکر نیستیم و از خدا می‌خواهیم که او ذاکر باشد اما به ما هم اجازه این «ذکر» داده شده و به همین مقدار، هر «صلوات» به ما اجازه حضور در بلندای آفرینش را می‌دهد. چون جایگاه این «ذکر» را خدا رفیع ساخته است.

پیامبر رحمت، ذاکر ذکر حضرت خدیجه

غیر از تفاوت‌هایی که میان دو تعبیر «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» و «كُنْ نَسَبًا كَثِيرًا وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» وجود دارد و به آنها اشاره شد، تفاوت‌های دیگری نیز میان این دو تعبیر وجود دارد که یکی از آنها، به کار رفتن تعبیر «ذکر» به صورت مصدری در آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» و به کار رفتن تعبیر «ذکر» به صورت فعلی در آیه: «كُنْ نَسَبًا كَثِيرًا وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا» است. این تفاوت کاربرد، عظمت‌های دیگری را نیز رقم زده است.

«ك» در تعبیر «ذکر» از آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»، همانند «الله» در تعبیر «ذکر الله» هم می‌تواند «ذاکر» باشد و هم می‌تواند «مذکور» و بنا به تعبیر «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»، خدای حکیم هر دو صورت این «ذکر» را رفعت بخشیده است. یعنی:

هم آن گاه که ذاکران «ذکر» پیامبر رحمت را به جای می‌آورند، خدای حکیم «ذکر پیامبر»

را رفعت بخشیده است و هم آن گاه که پیامبر رحمت، «ذکر» بنده‌ای از بندگان را به جای می‌آورد.

در بحثی که در خصوص آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» مطرح شد، دانسته شد که براساس این فرمان الهی، پیامبر رحمت باید نعمت ربش را برای دیگران بازگو کند و مشخص شد، این همان کاری است که خدای جهانیان با نزول این آیات، خودش نیز آن را انجام داده است.

در بحث یاد شده یادآوری شد که در مسیر امثال فرمان «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»، دست کم، پنج نعمت باید مورد «ذکر» قرار گیرد:

۱. نعمت پناه دادن پیامبر خدا در کودکی.
۲. نعمت هدایت.
۳. نعمت اغنای همیشگی پیامبر رحمت.
۴. نعمت عدم قهر نسبت به یتیم.
۵. نعمت عدم راندن سائل.

براساس این فرمان، پیامبر رحمت باید «ذکر» این نعمتها را به صورتی مستمر و تکرار شونده انجام دهد. این مطلب دلالت فعل امر است که برپایه فعل مضارع ساخته می‌شود. عنوان این سخن گفتن، «ذکر پیامبر رحمت» است. در این تعبیر، پیامبر رحمت «ذاکر» است نه «مذکور».

بر اساس آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» خدای حکیم هر دو نوع «ذکر پیامبر رحمت» را رفعت بخشیده است. بر این مبنا، باید پذیرفت که:

پیامبر رحمت هر گاه ذکری از این پنج نعمت را به میان آورد، خدای جهانیان ذکر او را رفعت می‌بخشد که رفعت نیز بخشیده است.

آن چه از زندگانی پیامبر رحمت به دست رسیده گویای این مطلب است که:

پیامبر رحمت بارها و بارها به این ذکرها اقدام کرده و یکی از ذکرهای کثیر التکرار آن حضرت، «ذکر حضرت خدیجه» است. او این ذکرها را به گونه‌ای انجام می‌داد که بنا به نقل بخاری و مسلم، عایشه به صدا آمده بود:

«... عَنْ عَائِشَةَ... قَالَتْ: مَا غَزْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غَزْتُ عَلَى خَدِيجَةَ مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّهَا...»^۱

صدای عایشه را مسلم نیز شنیده است:

«... عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: مَا غَرَّتْ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا غَرَّتْ عَلَى خَدِيجَةَ لِكثْرَةِ ذِكْرِهَا إِيَّاهَا وَمَا رَأَيْتُهَا قَطُّ»^۱.

تعبیر: «لِكثْرَةِ ذِكْرِهَا إِيَّاهَا» به روشنی هر چه تمامتر، خبر از آن می‌دهد که پیامبر رحمت همواره نام و یاد حضرت خدیجه را زنده می‌کرد. در این تعبیر، همان گونه که ملاحظه می‌شود، پیامبر رحمت «ذاکر» و حضرت خدیجه «مذکور» است.

بر اساس فرمان: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» پیامبر رحمت باید «حدیث» بگوید و بر اساس فرمان «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» خدا ذکر پیامبر رحمت را رفعت بخشیده است؛ هم «ذکر پیامبر رحمت» را در زمانی که او «ذاکر» است و هم «ذکر» او را در زمانی که او «مذکور» است.

بر خلاف «حدیث»، «ذکر» صورت عملی نیز دارد. در یکی از روشهای «ذکر پیامبر رحمت»، آن حضرت با قربانی کردن گوسفند و ارسال گوشت قربانی برای دوستان حضرت خدیجه، پیوسته یاد آن حضرت را زنده می‌کرد:

«... عَنْ عَائِشَةَ...، قَالَتْ: مَا غَرَّتْ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَا غَرَّتْ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْتُمُ ذِكْرَهَا. وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَغْصَاءً، ثُمَّ يَبْعُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأْتَهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةُ! فَيَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»^۲.

آیاتی چند در ذکرویرگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۶: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

«فاء» در آغاز «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نشانه وجود ربط بین این آیه و آیه یا آیات قبل از آن است. آیه قبل از این آیه، آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» است و در بخش قبل دانسته شد که «واو» در آغاز این آیه، «واو ترتیبی» است و این خود، نشانه ارتباط «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» با تمام آیات قبل از آن و یعنی آیات: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» با همان ترتیب مذکور است.

۱ صحیح مسلم ج ۴ / ۱۸۸۹.

۲ صحیح بخاری ج ۵ / ۳۸.

در نگاه اول، شاید این گونه به نظر رسد که با وجود آیه: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» دیگر جایی برای آیات: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» باقی نمانده باشد، به ویژه آن که جایگاه این آیه با «فاء» به آیات قبل مرتبط شده و یعنی وجود ترتیب میان این آیات نیز حتمی باشد.

واقع، آن است که این آیات، تصحیح کننده خطای دید و درک مخاطبان در مورد آیات گذشته نیز هست و باید دانست که با وجود این آیه در این جایگاه، خدای حکیم به این واقعیت تصریح کرده که او با عبارت: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» مسؤولیت را از دوش خاتم پیامبران بر نداشت و بلکه برای حمل سنگینی این مسؤولیت، «وزیری» را در کنار آن حضرت قرار داده است. این آیات، هم چنین حکایت از آن دارد که زندگانی پیامبر رحمت، حتی بعد از «وضع وزر» و نیز حتی بعد از «رفع ذکر»، آکنده از «عسر» است؛ آکنده از «عسر»ی که با «یسر» همراه است؛ با «یسر»ی که خدا آن را از قبل در کنار خاتم پیامبران قرارش داده است.

همراهی همیشگی «یسر»ی که در این آیات از آن سخن به میان آمده با پیامبر رحمت، نکته بسیار مهم دیگری است که در این آیات باید مورد ملاحظه قرار گیرد. زیرا به دلالت صریح این آیات، با ورود هر «عسر»ی به زندگانی خاتم پیامبران، آن «عسر» در معیت یک «یسر» قرار می‌گیرد؛ «یسر»ی که در کنار پیامبر رحمت وجود دارد.

این معیت، به مفهوم همراهی همیشگی این «یسر» و یا این دو «یسر»، با خاتم پیامبران است.

به منطقی این آیات، همراهی «عسر» و «یسر» و نه همراهی «یسر» با خاتم پیامبران، تا زمانی ادامه می‌یابد که خدای حکیم با عبارت: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» آن را مشخص کرده است. بر این اساس:

تا زمانی که پیامبر رحمت به «لقاء الله» می‌رود، باید زندگانی او را آکنده از این «عسر»ها و از «یسر»ی دانست که برای معالجه آن «عسر» در کنارش قرار دارد. البته نباید از خاطرها به دور ماند که فاصله «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» تا «وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ»، از این مجموعه استثناست.

اسمیه بودن جمله «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» خبر از آن می‌دهد که قاعده این آیه، در زندگانی خاتم پیامبران، همیشگی است و شاید نتوان هیچ مقطعی از زندگانی آن حضرت را از «عسر» و طبیعتاً از این

«یسر»، خالی دانست.

ترکیبی این گونه در این مقطع از کلام و با این نظم و ترتیب، در حالی که از عدم فاعلیت پیامبر خدا در این امر خبر می دهد، از فاعلیت خدا و اراده ویژه او در این امر، خبری روشن می دهد. یعنی از سابقه این دو آیه به خوبی دانسته می شود که:

همان خدایی که سینه خاتم پیامبران را «شرح» کرده و همان خدایی که «وزر» را از دوش آن حضرت برداشته و همان خدایی که «ذکر پیامبر رحمت» را «رفعت بخشیده»، برای همیشه، «یسر»ی را نیز در کنار تمام «عسر»هایی قرار داده است که به زندگی آن حضرت وارد می شود.

براین مبنا، کاملاً روشن است که:

دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ نیز مانند تمام آیات این سوره، به زندگانی خاتم پیامبران اختصاص دارد و هرگز نمی توان آن را به عنوان قاعده ای عمومی مطرح کرد.

از مقایسه این آیات با آیات دیگری از کتاب خدا نیز می توان به همین نتیجه رسید که این همراهی همیشگی، به زندگانی خاتم پیامبران اختصاص دارد. بر مبنای یکی از این آیات، بعضی از «یسر»ها و نیز بعضی از «عسر»ها به عنوان نتیجه بعضی از اعمال، به زندگانی مکلفان، تزریق می شود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى *
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^۱.

«اما آن کس که انفاق کند و تقوا پیش گیرد و آن «نیکوترین» را تصدیق کند، ما به زودی آن «آسان ترین» را برای او آسان می سازیم. و اما آن که بخل ورزید و خود را بی نیاز دید. و به «نیکوترین» نسبت کذب داد. پس به زودی راه دشوارتری را پیش پای او خواهیم گذاشت».

جاگزین شدن یکی از این دو به جای دیگری، حکایتی روشن از عدم «معیت» آنها دارد و این همان است که در زندگانی بندگان خدا رخ می دهد.

آیه ای دیگر از کتاب، حکایتی روشن از آن دارد که «یسر» بعد از «عسر» و به صورتی قاعده مند حاصل می شود:

﴿لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾^۱

«هرگشاده دستی باید از وسعت رزقش، انفاق کند و هر فردی، روزی براو تنگ شده پس باید از آن چه خداوند به او داده است، انفاق کند. خداوند هیچ فردی را جز به آن اندازه که به او داده است، تکلیف نمی‌کند. به زودی خداوند بعد از «عسر»، «یسر»ی را قرار خواهد داد.»

تعبیر ﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ تصریحی به این واقعیت است که:

«یسر» در زمان «عسر» و در کنار «عسر» همیشه و برای همه، فراهم نیست و بعد از آن و با فاصله‌ای که ممکن است فاصله زیادی نیز باشد، مقدر و حاصل می‌شود.

این تعبیر هم چنین حکایتی از آن دارد که:

«یسر» به «جعل الهی» نیازمند است؛ حال این «جعل» به هر مفهومی باشد.

بنا بر این، باید پذیرفت:

دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ حتماً به زندگانی خاتم پیامبران و اهل بیت او اختصاص دارد که با اراده خاص خدای جهانیان و به عنوان نتیجه‌ای از ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ و نیز ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ و هم چنین ﴿الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ﴾، ایجاد شده است.

با این اوصاف، عمومی سازی این آیات، حتماً با اهدافی همراه است که یکی از آنها از بین بردن اثر این آیات در میان آیاتی است که به شرح ویژگیهای خاتم پیامبران و رسالت او پرداخته است.

تکرار ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ بدون هیچ تغییری، حکایت از آن دارد که:

این معیت، معیت «یسر» با «عسر» است و نه معیت «عسر» با «یسر». به زبانی دیگر، در این زندگانی، همیشه با هر سختی، یک آسانی همراهی می‌کند نه آن که همیشه با هر امر آسانی، حتماً امر سخت دیگری نیز وجود دارد. بنا بر این، این دو آیه، دو آیه امید بخش برای زندگانی خاتم پیامبران است نه دو آیه نا امید کننده.

نزول این آیات در آغاز دعوت خاتم پیامبران، علاوه بر آن که پیامبر رحمت را با «عسر»هایی آشنا

می‌سازد که در مسیر دعوت او وجود دارد، به او این آگاهی را می‌دهد که هیچ «عسری نیست که «یسر» آن از پیش برای او فراهم نباشد.

نزول این آیات در سیاق آیاتی که مطرح شد، این آموزش را نیز به مخاطبان می‌دهد که عبارت: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» هرگز به این مفهوم نیست که خدای حکیم بار مسؤولیت را از دوش خاتم پیامبران برداشته است و هرگز به این مفهوم نیست که خدا با او و قوه درک او کاری کرده که اصولاً درک سختی را نمی‌کند و یا تمام سختیها برای او از هر آسانی آسانتر شده است.

مرور بر عسری و یسر

«الف و لام العسر» در دو آیه: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»، «الف و لام جنس» است و بر این اساس باید گفت که با همه عسرها، یسری همراه است و یا باید گفت که با هر عسری یک یسر همراه است که تعبیر دوم، مناسبتر به نظر می‌رسد.

این آیات و آیات دیگری از کتاب خدا، به خوبی نشان می‌دهد که دو واژه «عسر» و «یسر» در مقابل یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. صفت مشبیه این دو - یعنی دو واژه «عسیر» و «یسیر» - نیز در برابر یکدیگر قرار دارند:

﴿فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾^۱

«پس آن هنگام که در صور دمیده می‌شود، پس آن روز، روزی سخت است که بر کافران، آسان نیست».

این روز سخت، برای همه سخت باقی نمی‌ماند و همان گونه که در این آیه به آن تصریح شده، این روز بر کافران، هرگز به آسانی نخواهد گذشت و بلکه بنا به آیه‌ای دیگر از کتاب خدا، این روز بر کافران، بسیار سخت خواهد بود:

﴿مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾^۲

«در حالی با سرعت به سوی دعوت کننده می‌روند، چشم از او بر نمی‌دارند. کافران می‌گویند: این روز، روز سختی است».

۱ سوره مدثر/ ۸ تا ۱۰.

۲ سوره قمر/ ۸.

این در حالی است که همین روز سخت، برای مؤمنان و برای اصحاب یمین به آسانی خواهد گذشت:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾^۱

«پس از آن، هر که نامه‌اش به دست راستش داده شود. بزودی مورد محاسبه آسانی واقع می‌شود».

برای تعبیر از میزان دارایی، از دو واژه «عسر» و «یسر» به صورت خاص و پرتکراری استفاده می‌شود به گونه‌ای که اگر این دو واژه بدون قید و قرینه‌ای مورد استفاده قرار گیرند، ابتدا این مفهوم مورد نظر خواهد بود:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲

«و اگر چنانچه او تنگ دست بود، پس باید به او زمان داده شود تا آن که گشایش برای او حاصل شود و اگر چنانچه صدقه دهید، برای شما نیکوتر است اگر می‌دانستید».

«ذو عسر» یعنی فردی که «عسر» دارد و یعنی فردی که از نظر مادی در تنگنا قرار گرفته است. «ذو یسر» در مقابل «ذو عسر»، برای فردی به کار می‌رود که از نظر مادی، در شرایط خوبی به سر می‌برد. حالتی که «ذو یسر» در آن قرار دارد، بنا به آموزش همین آیه، «میسره» است. در این آیه، به خوبی دیده می‌شود که:

دو واژه «ذو عسر» و «ذو یسر»، به تنهایی و بدون قیدی دیگر، برای تعبیر از شرایط آسایش مادی و یا شرایط تنگنای مادی به کار می‌روند.

آسانی و سختی کار نیز با این دو واژه تعریف می‌شود:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۳

«و آیا آنان ندیدند که در آغاز خداوند چگونه آفریده‌ها را می‌آفریند؟ هم او سپس باز آفرینی می‌کند. به درستی که آن عمل، بر خداوند آسان است».

مقابل «عسر» و «یسر» و «عسیر» و «یسیر» البته همیشگی نیست. برای نمونه، برای تعبیر از میزان بسیار کم، از واژه «یسیر» استفاده می‌شود، در حالی که برای تعبیر از میزان بسیار زیاد از واژه «عسیر» استفاده نمی‌شود:

۱ سوره انشقاق ۷/ و ۸.

۲ سوره بقره/ ۲۸۰.

۳ سوره عنکبوت/ ۱۹.

﴿وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّتْ بِهَا إِلَّا يُسِيرًا﴾^۱.

«و اگر دشمنان از اقطار مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد فتنه را به آنان می دادند، آنان فقط زمان کوتاهی درنگ می کردند و به فتنه می پیوستند».

در آیات «سوره طه» به صورت روشنی «یسر» برای «امر» به کار رفته است:

﴿أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾^۲.

شاید بتوان برداشتن گره از زبان را نیز مصداقی از «آسان سازی کار تبلیغ» به شمار آورد. این در حالی است که آیه: «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» در کنار آیه: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» و نیز آیه: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي»، دلالتی روشن بر این واقعیت دارد که:

«جعل وزیر» بخشی از آسان سازی امر رسالت خواهد بود؛ وزیری که پشت رسول خدا به او محکم داشته شود.

در آیه ای دیگر از کتاب خدا نیز «یسر» برای «امر» به کار رفته است:

﴿... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾^۳.

«... و هر آن که تقوای خدا را پیشه کند، خدا برای او در بعضی از امورش، آسانی را قرار خواهد داد».

بنا بر این و بنا بر آن چه گذشت، «یسر» و «عسر» در کنار یکدیگر و یا در ارتباط با یکدیگر، از میان تمام کاربردها، برای دو کار برد، به صورت عمومی تری استعمال می شود:

۱. برای تعبیر از شرایط مادی.

۲. برای تعبیر از آسانی و سختی کار.

آیاتی از کتاب خدا که حتماً زمان نزول آنها بعد از آیات «سوره شرح» است، خبر از آن می دهد که در زندگانی پیامبر رحمت و سایر مسلمانان، زمانهایی گذشته که به «ساعت عسره» و یا «غزوه عسره» و... نام گذاری شده و این حکایت از شدت سختیهایی دارد که در این زمانها و در این جنگها بر پیامبر رحمت و

۱. سوره احزاب / ۱۴.

۲. سوره طه / ۲۴ تا ۳۲.

۳. سوره طلاق / ۴.

مسلمانان وارد شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾
* لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا
كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ^۱.

«به درستی که ملک تمام آسمانها و زمین از آن «الله» است. او زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما در برابر خداوند هیچ ولی و هیچ نصیری وجود ندارد. حتماً خداوند بازگشت پذیرفت برای پیامبر و مهاجران و انصار، آنانی که در «ساعت عسره» از او تبعیت کردند و آن بعد از آن زمانی بود که نزدیک بود دلهای گروهی از آنان انحراف یابد که پس از آن، خدا بازگشت آنان را پذیرفت. به درستی که او نسبت به آنان رؤوف رحیم است.»

وجود این آیات و در نهایت وجود این ایام در زندگانی پیامبر رحمت، حکایتی روشن از آن دارد که:

هیچ روزی در زندگانی خاتم پیامبران از «عسر» خالی نبوده است. بنا بر این، مفهوم آیه:
﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ این نیست که زندگانی خاتم پیامبران برای همیشه از «عسر» خالی شده است و مفهوم آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ نیز این نمی‌باشد همان گونه که مفهوم آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ این نیست که پیامبر رحمت دیگر طعم نداری را نخواهد چشید.

جایگاه حضرت خدیجه در سیر پیامبر رحمت

پس از آن که خدای حکیم بالاترین مقام ذکر را برای پیامبرش تعریف کرد، زمان آن رسید که از «یسری» برای پیامبرش بازگوید که همیشه همراه هر «عسری» است که بر او وارد می‌شود. این مطلب، دو بار و به یک صورت تکرار شده است.

همه یا غالب مفسران، تأکید را علت تکرار ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ دانسته‌اند و اگر چنین باشد، این تنها تأکید قرآنی است که به این صورت انجام شده است!

«یسری» در هر دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ و ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، نکره است و لزومی ندارد که مقصود از هر دو «یسری»، یک «یسری» باشد؛ خواه آن «یسری»، «یک یسر مشخص» باشد و خواه «یسری نکره». با این

اوصاف، حتی اگر «الف و لام العسر» در این دو آیه، «الف و لام تعریف» باشد و یعنی حتی اگر «العسر» در هر دو آیه، به «یک عسر مشخص» اشاره داشته باشد، دلالت «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» همان دلالت «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» نخواهد بود تا بتوان آن آیه را به عنوان تأکید این آیه معرفی کرد.

«الف و لام العسر» در این دو آیه، البته «الف و لام جنس» است و در چنین حالتی، «یسر»ی که برای علاج هر «عسر»ی در کنارش قرار می‌گیرد، با «یسر» دیگر متفاوت است و یعنی:

«یسر آیه اول» در هر حالتی با «یسر آیه دوم» تفاوت دارد.

«یسر»هایی که در کنار خاتم پیامبران همیشه حاضرند تا پاسخگوی «عسر»هایی باشند که بر او وارد می‌آیند، از آیات: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» حاصل و شناخته می‌شود و آیه: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» تصریحی به این واقعیت است که:

این «یسر» و «این «یسرها»، یا به عنوان «وزیر» در کنار خاتم پیامبران حاضر هستند و یا به عنوان نتیجه‌ای از «جعل وزیر».

واقع آن است که خدای حکیم برای «یسر مالی» در کتابش، پرونده ویژه‌ای باز کرده و همان گونه که پیش از این مطرح شد، اگر این واژه بدون قید به کار رود، مقصود از آن، همین «یسر» است.

پرونده «یسر مالی» البته تنها پرونده‌ای نیست که در این آیات برای پیامبر رحمت باز شده است و بدون شک جایگاهی را نیز باید به «یسر»ی اختصاص داد که به «امر رسالت» ارتباط می‌یابد؛ همان «یسر»ی که آیه: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» از وجود آن در زندگانی حضرت موسی و حضرت هارون خبر می‌دهد:

«أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِنْ أَهْلِي»^۱.

طبیعی است که هزینه مالی در این دعوت جایگاهی ندارد کما این که خدا هم برای آن، بابتی را باز نکرده و به جای آن، تصریح به این واقعیت شده که «امر دعوت فرعون» بسیار سخت است و برای کشیدن این بار، به «وزیر» نیاز است.

وجود این دو «یسر» در زندگانی پیامبر رحمت و یکی نبودن منشأ ایجاد آن، موضوعی است که از آیات: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» قابل برداشت است و صد البته که با یکی نبودن منشأ ایجاد این دو «یسر»، باید پذیرفت، هریک از آنها، به «عسر»ی پاسخ می‌گویند که با آن «یسر» سازگاری دارد.

پیش از این دانسته شد:

«یسر مالی» در زندگانی خاتم پیامبران برای همیشه از راه خزانه‌های دارایی حضرت خدیجه انجام شده و خدا با نزول آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ به یک بار و برای همیشه بودن ایجاد این «یسر» تصریح کرده است. او تنها «وزیر دارایی» رسالت خاتم پیامبران برای تمام دوران رسالت او و یعنی تا ابد است.

فراموش نشود که:

«معیت یسر» با «عسر» نشان می‌دهد که این «یسر» قبل از آن که «عسر»ی برای پیامبر رحمت ایجاد شود، در اختیار او قرار گرفته بود و «یسر»ی نبود که بعداً و با فاصله برای پیامبر رحمت ایجاد شود. بنا بر این، باید به «یگانگی این یسر برای همیشه»، ایمان داشت.

قطعیت وجود این «یسر» در زندگانی پیامبر رحمت با توجه به دو «یسر» بودن «یسر» در دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این مطلب را نیز حتمی می‌سازد که:

یکی از دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ به ذکر «یسر مالی» اختصاص دارد و دیگری به «یسر»های دیگر و یعنی ذکر اقدامهای حضرت خدیجه تا ابد باید مورد ذکر عالمیان قرار داشته باشد.

غیر از «حدیث منزلت» که بحث آن مطرح شد، تمام این آیات، خبر از آن نیز می‌دهد که:

پیامبر رحمت در امر تبلیغ و دعوت رسالت به جز وزارت حضرت خدیجه، وزیر دیگری نیز داشت که بار دعوت او را به دوش می‌کشید و او فردی به جز امیر ابرار، امیر مؤمنان، حضرت علی بن ابی طالب نیست که سلام خدا بر او و بر پدر او باد. او «وزیر امر رسالت» خاتم پیامبران است. بنا بر این، وجود هر «یسر»ی به جز «یسر مالی» به آن حضرت ارتباط و اختصاص دارد.

«معیت عسر و یسر» در زندگانی پیامبر رحمت، این دلالت را نیز دارد که:

«یسر امر رسالت پیامبر رحمت» نیز در کنار آن حضرت و قبل از آن که «عسر»ی بر او وارد آید، همواره حاضر بود و بر این پایه، یکی از دو «یسر» آیات: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ

الْعُسْرُ يُسْرًا﴾ را باید به آن حضرت مختص دانست.

بنا بر این باید پذیرفت که:

یکی از دو «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ به آن وزارت و دیگری به این وزارت ارتباط می‌یابد و اگر چنانچه این تفکیک جایز نباشد باید پذیرفت که بدون تفکیک، این آیات به این دو وزارت تصریح می‌کند و اگر چنانچه تأکیدی در میان باشد، باید پذیرفت که یکی از این دو آیه دیگری را تأکید می‌کند، نه آن که آیه دوم، تأکیدی بر آیه اول است و این، عظمتی بی‌مثال برای ذکر خدمتی است که این دو بزرگ آفرینش برای دعوت خاتم پیامبران ارائه کرده‌اند و صد البته که این شرکتی در امر رسالت است؛ خواه ذکر شده باشد و خواه از ذکر آن طفره رفته شده باشد.